





مقدمه

«نطنز» علاوه بر اسم شهر، اسم یک محفل ماهانه است که به همت باشگاه طنز و کاریکاتور انقلاب اسلامی و با زیرعنوان «شب طنز انقلاب اسلامی» برگزار می‌شود. پیچیده شد؟ خب، سراسر استش می‌شود اینکه طنزپردازها قرار است ماهی یکبار در محفلی که اسمش نطنز است دور هم جمع شوند و بخندند و بخندانند. طنزپرداز که می‌گوییم یعنی همه رقمشان. یعنی از شاعر و نویسنده بگیر تا استندآپ کمدین و ترانه سرا و خواننده و... حتی از شما چه پنهان قرار است پای خیلی‌ها که در ظاهر طنزپرداز نیستند را هم به نطنز باز کنیم. مثل خیلی از افرادی که طنزپرداز حساب نمی‌شوند اما خب، خاطرات خنده داری دارند و بلدند آنها را یکجوری تعریف کنند که ملت ریشه بروند. دمشان گرم، قدمشان هم بر چشم. اولین جلسه این محفل، دوم مرداد ۱۳۹۶ در حسینیه هنر برگزار شد. ما پیش بینی کرده بودیم شصت هفتاد نفر بیایند. اما محض احتیاط گفتیم هشتاد تا صندلی بچینند. بچه‌ها ۱۰۰ تا صندلی چیدند اما مجبور شدیم ۶۰ تا صندلی هم از اینور و آنور جور کنیم تا تعداد کمتری سرپا بایستند. آخرش هم سی چهل نفری سرپا برنامه را نگاه کردند. شرمنده شان شدیم.

آنچه پیش رو دارید، کتاب همان محفل است. شعرها و نثرهایی که در محفل خوانده شد را همراه با یک بیوگرافی خیلی مختصر از طنزپردازها در اینجا می‌توانید ببینید. اگر گوشی موبایلتان به تکنولوژی اسکن کد QR مجهز باشد می‌توانید کد موجود در انتهای هر متن را اسکن کنید و آن اثر را با صدای صاحبش که در نطنز اجرا شده بشنوید. ببینید علم تا کجا پیشرفت کرده!





عباس احمدی

زادهٔ ۱۳۵۷ تهران است اما اصالتاً و سکونتاً! قمی است. دکترای منابع طبیعی دارد. اولین شعرهای طنزش در سال‌های پایانی دهه هفتاد در نشریات دانشجویی چاپ شد. وی برگزیده چند دوره جشنواره طنز مکتوب کشور، طنز دانشجویی، طنز طهران و نیز برنده کله قند زرین در اولین دوره برنامه تلویزیونی قندپهلوست. در ضمن دبیر دو دوره جشنواره استانی سوهان روح و طنز اراک و نیز مسئول برگزاری محفل قمپز نیز بوده است. در زمینه شعر طنز کتاب‌های مثنوی دانشجویی، دانشگاه‌نامه و مخزن الاشرار از وی به چاپ رسیده و از این جنبه از درختان جنگلی کمال شرمساری را دارد.

انتلکتوال ما

یک روز نشسته در اماکن
مردم همه بیست جفت دارند
ماراست حدود شصت و شش زن
آن هم چه ژنی قوی و کمیاب
زانه‌ها که بود ز تیره جن
القصه که در حد کمالیم
شادیم که انتلکتوآلیم

تا دست رئیس ما کلید است
بخت همه شما سپید است
هر کس که نموده اختلاسی
در حکم مجاهد و شهید است!
گر نرخ دلار رفته بالا
تقصیر رضاشاه پلید است
بیکاری و فقر یا تورم
در کشور ما کسی ندیده است
ما ضامن اصل اشتغالیم
شادیم که انتلکتوآلیم

از روز توافقات برجام
دنیا شده با صفا و آرام
تقصیر دونالد ترامپ بوده
برجام اگر نداشت فرجام
این بهره و این ربای بانکی
باشد یکی از اصول اسلام
والله که اینچنین نکردند
ابنای عرب به کوفه و شام
ما میوه این درخت کالیم
شادیم که انتلکتوآلیم

ای عشق هوایی وز زمینی
بانوی عفاف: موگرینی
ما واله و عاشق تو هستیم
الان نه، زدوره جنینی!
حرف تو برای ماست حجت
تو مظهر عزت و یقینی
خوب این همه جا، چرا فقط تو
هی پیش ظریف می نشینی؟
مانیز عزیز اهل حالیم!
شادیم که انتلکتوآلیم

ما مردم شاد و اهل حالیم
پیوسته به نطق و قیل و قالیم
یا عازم لندنیم و پاریس
یا راهی جاده شمالیم
هم باد بزن به دست هستیم
هم عاشق جوجه و بلالیم
گه راهی شاپ و هاپیر استار
گه معتکف گردمالیم

ما بچه ناف پرتقالیم
شادیم که انتلکتوآلیم
هستیم پر از حروف ابجد
تجدید و تجدّد و مجدد
پس موضع ما مقابل غرب:
تقلید و مقلد و مقلد
توصیف سواد مانگنجد
در ششصد و شصت و شش مجلد
روشنفکریم و ضد دینیم
نه مثل جلال آل احمد

ما رهرو مشی اعتدالیم
شادیم که انتلکتوآلیم
نوروز برای ما: والناتین
نوشابه ما: شراب و شامپاین
سوریه، یمن، حلب به ما چه؟
ما دغدغه مان رُم است و اوکراین
ما را چه به موج های ارونند
عشق است دانوب و ولگا و راین
ارباب بزرگمان: یواس آ
دارد دو هزار طرح و دیزان

ما پاچه غرب را بمالیم
شادیم که انتلکتوآلیم
ما معدنی از قروقمیشیم
گرگیم که در لباس میشیم
هم صاحب ملک شهرداری
هم بیشترین حقوق و فیشیم
بر سینه زنییم گه کراوات
گه واجد شصت سانت ریشیم
بر سفره انقلاب هستیم
پاهم نشویم چون سریشیم

ما در پی لقمه حلالیم
شادیم که انتلکتوآلیم

نی ظاهر ما شبیه باطن
گه کافرو گاه اند مومن
یک روز کنار درب هیئت



برای شنیدن صوت این شعر کد QR را اسکن کنید.

لغت و نشر

یک شب به هوای طلب فوت و فن شعر
رفتم شب شعری من استاد ندیده
تا اینکه از این راه شود شعر تر من
مطلوب دل و دیده اصحاب جریده
دیدم چه مراعات نظیری است در آنجا
داخل شدم و حیرت من گشت عدیده
مردان همگی فاقک تنبان شده کوتاه
زن ها همگی مانتوی پندار [...]]
بر بینی شان تیغ عمل خورده و لب ها
بوتاکس شده همچو انار ترکیده
بی فاصله شرعی اندر بغل هم
سام و سحر و سوسن و ساناز و سپیده
فی الجملة جویدندی و دادند و گرفتند
آدامس و دل و قلوه، فریدون و فریده
گفتم که عجب لقی و نشری است مرتب
فردوسی طوسی هم از این سان نگزیده
من غرق تفکر شده بودم که به ناگاه
آهو بره ای همچو گل شاخه بریده
با نیت بد زد به دلم چشمک نابی
گفتم: برو ای شاعره خیر ندیده
از سوی دگر هلله برخاست به ناگاه
گفتم چه شده؟ - حضرت استاد رسیده
آمد به جلو البته بردوش مریدان
استاد که در نوع خودش بود پدیده
از مرتبه پشم زده طعنه به گوریل
پیش از جلسه شصت گرم شیره کشیده
می شد به یقین گفت که در مملکت شعر
یک تپه نمانده است که بر آن نپریده!!
تف کرد به چای خودش و خورد مریدی!
کی داده مراد ای پسر، آب طلبیده؟

القصه نشستیم در ان جمع، ولیکن
 زان خیل ندیدیم کسی صاحب ایده
 ترس من از این بود و یقین داشتم این را
 کاین عقده بدل می شود آخر به عقیده
 از آن طرف محفل یکدفعه به پا خاست
 قرتی بچه ای لاغرک و رنگ پریده
 بر هیکل خود کرده تتو عین تتلو
 بر بازوی خود عکس دو تا قلب کشیده
 مویش فشن و دور سرش را زده با تیغ
 چون مرتع سبزی که در آن گاو، چریده!
 بالای تریبون شد و آنگاه چنین خواند:
 طرفه غزلی (گرچه خودش گفت: قصیده!)
 ”ای یار وفا کرده و پیوند بریده
 این بود وفاداری و عهد تو ندیده؟
 در کوی تو معروفم و از روی تو محروم
 گرگ دهن آلوده یوسف ندیده“
 من داد زدم: آی عمو شعر ز سعدیست!
 پیچیده خود مثل زن مارگزیده:
 گفتا که شکایت کنم از دزدی سعدی!
 بر صورت او هم بزخم چند کشیده
 گفتم: دهدت عقل، خدا، زد به ملاجم
 رفتیم دعا گفته و دشنام شنیده!



برای شنیدن صوت این شعر کد QR را
 اسکن کنید.



سید محمد حسینی

متولد ۱۴ اردیبهشت ۱۳۶۳ در شمال ایران است. وی از همان دوران طفولیت به شعر طنز علاقه نشان می‌داد اما طلبگی را بیشتر دوست داشت. بعد از مهاجرت به قم، در کنار درس خواندن، در کلاس‌های شعر و شب شعرهای مختلف شرکت کرد تا اینکه توانست به حد قابل توجهی استعدادهايش را در شعر طنز شکوفا کند.

وی دبیر اولین دوره مسابقه شعر طنز باشگاه طنز و کاریکاتور انقلاب اسلامی بود.

الانقلابی الخسته

نحن قومٌ انقلابی، خستگی فی کیشنا
هست هذا الامر پیدا من سرو ته ریشنا
گرچه ارقام النجومی هست فی فیش الحقوق
انت اما لا تجسس خواهشا فی فیشنا

با سلاحُ الگرم نحن رد شویم از کلُ گیت
هیچ مأموری ندارد قدرتُ التفتیشنا
خصله نیکو لنا، عمراً رود از یادنا
موقعُ النصب المدیران، کلُ قوم الخویشنا

هست هذا الانقلاب، الپهن مثلُ السفره ای
حاضر فیها لنا، الشیشلیکُ المیشنا
گشته هذا الجسم، الفرسوده من کار الزیاد
الجت اسکی زین سبب، واجب شده فی کیشنا

تا کنیم ال دشمنانُ المختلف را الرصد
هست بالاجبار، فوقُ الپشت بام ال دیشنا
هذه الاعضا ز بس کرده ست ال خدمت به خلق
می دهد حتی شفا، أبُ الدهان و البوقنا

با وجود الاینهمه خدمت، ولیکن بازهم
کل یوم میزنند از راست یا چپ نیشنا
هست فی دلهاینا هذا التوقع من خدا
فی العوض، مارا کند ال حفظ من آتیشنا



برای شنیدن صوت این شعر کد QR را
اسکن کنید.



رضا عیوضی

رضا عیوضی متولد ۱۳۷۱ با دو متر قد مفید و ۱۲۰ کیلیو وزن است و مدرک کارشناسی ارشد حقوق خصوصی دارد. وی از کودکی با تعریف کردن چند جک در میان فامیل به دنیای طنز وارد شد ولی نویسندگی را رسماً از نشریات دانشجویی آغاز کرد.

عیوضی درسایتها و نشریات فراوانی مطلب نوشته است که همه شان را نمی توان اینجا نام برد و اگر هم می شد صلاح نبود. او برنده جایزه نفر سوم نشر طنز در جشن سه سالگی دکتر سلام شد. کتاب «او یافت مرا» سفرنامه ای است از پیاده روی اربعین به بیان طنز که سال قبل به قلم او چاپ شد.

بیانیه جمعی از صاحبان مشاغل مرتبط با تریاک

به نام خدا
صاحب‌منصبان و مسئولین محترم!
سلام علیکم!

بدنبال طرح دولتی شدن تریاک در کشور، ما جمعی از معتادان، مصرف‌کنندگان حرفه‌ای، مصرف‌کنندگان تفریحی، مفت‌کش‌ها، خفت‌کش‌ها، سنتی‌کش‌ها، صنعتی‌کش‌ها، همزمان سنتی و صنعتی‌کش‌ها، واردکنندگان، میکس‌کنندگان، آشپزخانه‌داران، مخبران، حمل‌کنندگان، عمده‌فروشان، خرده‌فروشان، شیره‌کش‌خانه‌داران، سرنگ‌داران، ساقی‌ها اعم از موتوری، ماشینی و سایر صاحبان مشاغل مرتبط با تریاک، بیانیه زیر را صادر می‌کنیم امید است با عنایت به بندهای مهم این بیانیه، سریعاً اقدامات لازم را مبذول فرمایید بر همگان واضح و آشکار است که تریاک خیلی مهم است. تریاک این ماده مقوی، غذای کامل جسم و روح، اگرچه ظاهری سیاه دارد، اما در پس این رنگ و بوی تلخ و ناخوش‌آیند، دنیایی است مشت‌می‌خورد.

فقط از شما مسئولین و صاحب‌منصبان خواهشمندیم بنا به دلایل ذیل و ده‌ها علت ناگفته دیگر، هرچه زودتر از دولتی کردن این ماده منصرف شوید و همانطور که خودتان خوب بلدید، این طرح را از دستور کار خارج کنید.

یک / توزیع تریاک فوت و فن دارد، فرهنگ‌سازی می‌خواهد. نیاز به زیرساخت‌ها و شبکه‌سازی‌های گسترده در محلات و پارک‌ها و معابر عمومی دارد. همینجوری الکی نیست که شما اراده کنید از داخل اداره یک دکمه را بزیند بعد یک‌هفته به کل معتادان تریاک برسد. هرگونه اقدام برای توزیع تریاک بدون در نظر گرفتن این مهم موجب خواهد شد تا حوادثی مشابه آنچه در هنگام توزیع سبدها کالا رخ داد اتفاق بیفتد و طبیعتاً با توجه به نحیف‌تر بودن جسم معتادان نسبت به مردم عادی حتماً میزان مرگ و میر بالاتر خواهد بود.

دو / آقایان! تریاک شوخی‌بردار نیست. ریزه‌کاری دارد. بسته‌بندی آن دقت و تمرکز بالا می‌خواهد. یک گرم اینور آن‌ور بشود، یک زندگی اینور آن‌ور می‌شود! چه قتل و جنایت‌هایی که در این حرفه به خاطر نیم گرم اتفاق می‌افتد.

مثل سخنرانی نیست که امروز یک حرفی زده شود فردا سخنگو بیاید بگوید منظور فلانی از فلان فلان نبوده بهمان بوده، آب از آب هم تکان نخورد. تریاک یک گرمش هم حساب کتاب دارد.

سه / چون روز واضح است که مطالعات کارشناسی کافی روی این طرح انجام نشده است. چرا که تریاک دولتی، تنها عاملی خواهد شد برای راه افتادن بازار سیاه و دو نرخی شدن تریاک و جولان دلالان. بعد از چندسال هم دوباره همین خود شما می‌افتید دنبال تصویب طرح تک‌نرخی کردن تریاک و مثل بنزین و دلار دودش را مای بیچاره می‌خوریم.

چهار/ دقت کنید که این طرح اگر شکست بخورد نمی‌توان خیلی راحت به حالت قبل برگشت چرا که زیرساخت‌ها و شبکه‌های مردمی ایجاد شده از بین رفته است و شکل‌گیری دوباره آن‌ها مستلزم صرف هزینه و زمان زیاد است. چرا که گاهی پیش آمده برای اینکه یک نفر بتواند بعنوان ساقی در یک محله جاگیر شود چندین نسل از خانواده او به زندان افتاده، اعدام شده یا در رقابت با سایر توزیع کنندگان کشته شده‌اند. خودش هم چه شب‌ها که در انتظار مشتری در پارک خوابیده است و از دست سگ‌ها به این سو و آن سو خزیده. حال اگر این عرصه خالی شود برای پر کردن دوباره آن باید مدت‌ها بگذرد و اینطور نیست که یک نفر از فردا بشود ساقی محله و تمام. این مسئله با انتصاب آقازاده‌های شما در مدیریت‌های مختلف فرق دارد.

پنج/ ما نمی‌توانیم سرنوشت‌مان را به دست مسئولینی بسپاریم که ناگهان تریاک این ماه را، وسط ماه بعد توزیع کنند! آخرش هم بیایند تلویزیون صاف صاف توی چشم ما نگاه کنند و منت بگذارند و بگویند شب توزیع تریاک، شب مصیبت عظمای ماست

شش/ فرضاً ما قبول کردیم و قرار شد تریاک دولتی بشود. آن وقت آمدیم و فرداروزی آقازاده فلان مسئول دلش خواست به جای تریاک، از ایتالیا لباس دخترانه وارد کند. تکلیف ما چیست؟ لباس دخترانه بکشیم؟ بزرگوران! بحث روغن پالم و سلامتی مردم که نیست. بحث بحث تریاک است.

هفت/ ما را اسیر گمرک و کاغذبازی‌های خودتان نکنید. بگذارید خودمان با اصولی که داریم تریاک را از زمین‌های کشاورزی افغانستان، دستچین شده، تر و تازه به دست مصرف کننده برسانیم.

هشت/ آقایان مسئول! بگذارید همین بسته‌های یکی دو گرمی تریاک برای ما بماند. تریاک را سیاسی نکنید. چرا می‌خواهید تریاک و سرنگ بفرستید توی روستاها. تریاک را حزبی نکنید.

دل‌م در عشق تو بی باک باشد
شب دوری تو غمناک باشد
عسل از کنج لب‌هایت برایم
شبه شیر تریاک باشه



برای شنیدن صوت این متن کد QR را اسکن کنید.



محمد حسین مهدویان

محمد حسین مهدویان دهم مرداد ۱۳۶۹ متولد شد. وی همزمان با طی مراحل رشد، به تعلیم شعر هم همت گمارد و طولی نکشید که متوجه شد نه، یک چیزهایی در وجود خودش دارد! عباس احمدی در کسوت پیر و مراد او شبانه روز برایش انرژی نهاد تا با مخزنی، وی را از تحصیل در مقطع دکتری رشته علوم قرآن و حدیث منصرف و به یادگیری الفبای طنز ترغیب نماید و بالاخره موفق شد!

کرامات سعودیه

شرم و حیا قدر سرسوزن ندارند
عرضه که حتی قدر یک ارزن ندارند
چیزی به نام عقل، غیرت، رحم، انصاف
قطعا، یقینا، مطلقا، اصلا ندارند

این پادشاهان عرب، عشقی به غیر از
لم دادن و لمباندن و لندن ندارند
شکر خدا این پادشاهان سعودی
بیش از صد و هشتاد و اندی زن ندارند

از بس همیشه غرق در کار فلانند
میلی به عکس و فیلم مستهجن ندارند
از نیمرخ وقتی که آن ها را ببینی
غیر از دو کوهان دنبه و [...] ندارند

طوری صفا کردند با گردن زدن که
گویا خود ملعونشان گردن ندارند
تا غزه و صنعا و بحرین و یمن هست
وهابیان کاری به شعر من ندارند



برای شنیدن صوت این شعر کد QR را
اسکن کنید.



مهدی پیرهادی

دهه شصتی، اسفند ماهی، طلبه
سطح دو حوزه علمیه. تخلص اش
«سپیدار» است، اما در هیچکدام از
شعرهایش تخلص اش را نیاورده!
ظاهراً کتابچه ای از بداهه سرایی
هایش به چاپ رسیده، اما هنوز به
دست خودش نرسیده!

کهکشانش آنطرفی

دوش دیدم که دلبری رعنا آمد از کهکشانش آنطرفی
چیزهایی عجیب میفرمود از زمین و زمان آنطرفی
قصه هایی شنیدنی میبافت. جمعیت: جیغ، سوت، کف، هورا
اینوری ها تمام دیو سیاه و خودش پهلوان آنطرفی

گفت اصلا شما نمیدانید من فقط میشناسم اینها را
از شکوهش به لرزه می افتاد کمر مهوشانش آنطرفی
رفت از بین ما پدر خوانده - های های اشکهای تمساحی -
پاچه خاری نمود مقداری بهر صاحبقران آنطرفی

وعده میداد و نیش لبخندش خبر از صدق وعده ها می داد
چرخ میزد برای هر دو طرف در دهانش زبان آنطرفی
سایه شوم جنگ را دیدم بار خود بسته می رود کلاً
هیچ چیزی ندیده ام مثل قدرت گفتمان آنطرفی
ناگهان دختری هویدا شد غرق مظلومت شبیه کوزت
روزی اش راحلال می بلعید از لباس گران آنطرفی

آنکه دم میزد از فقیر و ضعیف صاحب خانه ی ولنجک بود
می برد شور و شوق خدمت را لذت آب و نان آن طرفی
این یکی تیغ رزم میسازد آن یکی نعل اسب و میخ الاغ
مثل آهنگران اینطرفی مثل آهنگران آنطرفی

صبح دیدم که توی دایرکتیم آدمی آنوری پسند آمد
وعده ها و وعید ها میداد تا نیافتم به جان آنطرفی
بعد اصرار او و انکارم، دید کاری نمیبرد از پیش
گفت ای بر فلان این طرفی، گفتم ای بر فلان آن طرفی



برای شنیدن صوت این شعر کد QR را
اسکن کنید.



علی سلیمیان

نامم علی و سلیمیان فامیلم
صد شکر که از ذریه ی هایلم
خودش را اینطور معرفی می کند
که انصافاً دمش گرم دارد! در ۲۸
بهمن ۱۳۶۵ به دنیا آمده. از همان
عنفوان کودکی احساس می-کرده
می تواند شاعر خوبی باشد و
بالاخره از اواخر سال ۱۳۹۴، سعی
کرده شاعر خوبی باشد؛ که هست.
تقریباً در بیشتر قالب ها شعر می
سراید، مثل ترانه، غزل، رباعی...
اما طبعش بیشتر به غزل می کشد.

رقص عربی

برقص دلکد دوران ، برقص مست و پریشان
برقص و پای بکوبان ، برقص و دست بیفشان
برقص و لرزه بینداز توی هیکل نحست
برقص بین خیابان ، برقص بر سر میدان

چنان برقص که در پیچ و تاب رقص بیفتد
به لطف لرزشت از سر عقال و از پا تنبان!
تمام خلق جهان خیره می شوند زمانی
که می شود شکم و [...] تو سلسله جنبان

چه فرق دارد دشداشه ی تو با کت و شلوار؟
که خر، همان خرو تنها کمی عوض شده پالان
به جشن جهل شما دعوتند پوزه درازان
اخوتی است میان سگان زرد و شغالان

چه همطرازی ننگی ، عرب کنار فرنگی
نشسته دلکد سلمان ، کنار مستر شیطان!
به وزن و قافیه حتی سعود کفو یهود است
و می شود عربستان به نقطه ای غربستان!

به احترام زمان ، شعر هجو بنده تمام است
اگرچه هجو سعودی نمی پذیرد پایان!



برای شنیدن صوت این شعر کد QR را
اسکن کنید.



ناهید رفیعی

۲۵ شهریور سال ۱۳۴۸ در مشهد، با فاصله یک کوچه با حرم، به دنیا آمد. از بزرگترین آرزوهایش این بود که یک هفته دیرتر به دنیا می آمد تا مجبور نمی شد یک سال زودتر به مدرسه برود! در تهران تاریخ خوانده و در محافل شعر حوزه هنری از سال های ۷۲ و ۷۳ شرکت کرده.

نویسندگی برای یک برنامه رادیویی در رادیو شیراز و نویسندگی در مجله زن روز انتشارات کیهان را در کارنامه کاری اش دارد. وی همچنین از برگزیدگان چهاردهمین همایش ادبی سوختگان وصل با موضوع شهدای مدافع حرم بود.

به گمانم دير بود!

داشتم يك گوشي ال جي مشكي وخفن
بي خبر بودم زدياي مجازي كاملا
خوب مي خواييدم وحالم حسايي خوب بود
فكر و ذكرم مشكلات همسر محبوب بود

زير پاي من نشست اما رفيق ناخلف
گفت با اين گوشي نفتي شده عمرت تلف
گفت بي خود نيست شوخ و شنگ و خندان نيستي
بي تعارف گفت: بي اينترنت انسان نيستي

بي خبر مي ماني از اخبار ايران و جهان
بي نصيب از فوت و فن ومكرو اسرار زنان
عاقبت قانع شدم ، رفتم سفر با جيب پر
باز گشتم سوي خانه با موبايل X4

از همان شب باز شد درهاي دنيا روبه من
من پریدم توي يك دنياي پر شور و خفن
ويچت و واتس اپ و لاین و فیس بوك و تلگرام
توي بازاری كه جنس تازه اي دارد مدام

به !چه بازاری! تمام جنس هایش جور بود
بعضي از برنامه هایش البته ناجور بود
در اينستا ظاهرا بازار خيلي داغ بود
پيچ هاي مخزن الاسرار خيلي داغ بود

چند تا عطسه زده ديشب رئيس جام جم
مادر زيدان نكرده چايي اش را زود دم

دكمه ي بالائي پيراهن آقاي ايكس
نيست با جادكمه ي پائيني آن فيكس فيكس

شعري از مادر زن ميرزا قلم پيدا شده
در نشست دوحه فيلي توي فنجان جا شده

خاطرات كوسه ي پير از زبان يك نهنگ
داده خرچنگي به اختاپوس پير اعلان جنگ
پيچ هايي از طرفداران خاص رينا
لايك وكامنت از هواداران پشت ماجرا
از اينستا دل بريدم ، آمدم من تلگرام
ديدم آنجا عكس هايي از رفيقان گرام

صغري بيگم مادر صغدرعلي ، يا لللعجب !!!
واي اگر او را ببيند اينچنين مشتتي رجب !!

دزدكي توي تلگرام از كناري رد شدم
ناگهان درصد گروه جور وواجور اد شدم
كوزه گر ها وسفالي سازهاي لاله جين
صفحه ي دلاليهاي خبره ي خرتوي چين

سینه چاكان تتلي تي قبل از ماجرا
صفحه ي داغ هواداران پشت ماجرا

صفحه ي نقد پسا بگرام كاسه ليس ها
شب نشيني سياسي باحضور سيس ها
عكس هاي كودكي ميرزا بچه ننه
عكس بند ناف جد انشقاق السلطنة

عكس سلفي الاغ مش حسن با كره هاش
عكس هاي دختر ديوانه از ناخن پاش
باز كردم بعد از آن برنامه ي ديوار را
تا ببينم جنس هاي توي اين بازار را

لنگ كفش مادر مرحوم قد قد سلطنة
پالتوي پشم شتر ، اما فقط بالاتنه
كيف چرم قهوه اي بي دسته اما شيك وپيك
ساعت ديواري خواب وبدون تاك وتيك

صادرات موي اسب مرده وموش وزغن
شانه وشال وكلا مويي براي مرد وزن
الغرض از شير مرغ وجان آدم خاص تر
جنس هايي از نخ ابريشمي حساس تر

خسته از بازار برگشتم ، گمانم دير بود
چون حواس پنجگانه كلهم درگير بود
همسر محبوب خوابيده بدون چاي وشام
خواب مي بيند كه افتاده است باز از پشت بام

نه اتو دارد لباسش ، نه غذايش حاضر است
شكر! از اقبال نيكوي من او هم شاعر است!



برای شنیدن صوت این شعر کد QR را
اسکن کنید.



سید اکبر سلیمانی

در شهرستان لنده (ناپدری لندن)
استان کهگیلویه و بویراحمد به
دنیا آمد. تحصیلات اش مهندسی
مکانیک است. به شغل خبرنگاری
مشغول است. در کنگره های شعر
و داستان رتبه کسب کرده. مثل
نفر اول جشنواره ملی شعر رضوی
جوانه ها و نفر اول جشنواره شعر
رضوی اقوام ایرانی.

نوبل صلح ملک سلمان

نه گزاف است، نه کذب است، نه هم چاخان است
در جهان مردی اگر هست ملک سلمان است
اهل دعوا و کتک کاری و خونریزی نیست
خود او ورنه به تنهایی یک گردان است

دکتر دارد از این کالج و آن دانشگاه
چشم بد دور که علامه ی ما خرخوان است
شرق و غرب اینور و آنور همه می دوشنداش
کلهم هیکل این شاه فقط پستان است

رقص شمشیراگر کرده و قد داده کمر
فکر آینده اسلام و مسلمانان است
فوتبالی شده ضد مسی و یارانش
پیش چشم ملکه توی نخ زیدان است!

کسی اصلا نتواند بزند زیرابش
در شنا - شیرجه خود صاحب صد عنوان است
کشوری ساخته رویای بشر، عین بهشت
که انتخابات در آن یکسره در جریان است

دیرسالیست که در عرصه ی حذف تروریسم
دشمن نمره یک داعش و الفرقان است
سینمایش که نگو، بسکه همه «گلزار» است
هر هنرپیشه ی آن عین خود «رادان» است

فیلم هایش که زده پوزه ی «تارانتینو»
در همه جای جهان، حاضر و دراکران است
بانوانش همه شوماخر مادرزادند
رتبه اول فرمول یک نسوان است!

حقش این نیست که نامش عربستان باشد
که برازنده ی آن، نام دموکرستان است!
دشمنان چشم ندارند ببینند چنین
شیخ خوش طینت ما لاکچری و مامان است

سازمان ملل اما زده توی پرشان
گفته پشت سر شیخ اینهمه گپ بهتان است
نیست بمب اینکه سرخاک یمن می ریزد
جعبه جعبه هلو و گوجه و بادمجان است

دریکی ریخته او پشمک حاج عبدالله
دیگری لب به لب از مسقطی و سوهان است
عده ای هم اگر از پرخوری آنجا مردند
شیخ ما را سننه؟ این عوض احسان است؟!

اینکه گویند چنین است عربستان و چنان
کذب محض است، فقط زیر سر کیهان است!
شیخ ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت
غیر یک مورد ناجور که آن ایران است

آی... دست از سر این بنده خدا بردارید
او خود از داغ فلسطین و یمن داغان است

قهر را خط زده از ملک سلیمانی خویش
نوبل صلح فقط حق ملک سلمان است!



برای شنیدن صوت این شعر کد QR را
اسکن کنید.



محمد حسین فیض اخلاقی

در یک خانواده فوق مذهبی در قم به دنیا آمد. همانگونه که از نام خانوادگی او پیداست در محضر استاد «ناصر فیض» در «مدرسه اسلامی هنر» تلمذ کرده و همانقدر که قمی است، شاگرد استاد «عباس احمدی» هم هست. از دیگر اساتید و دوستان هم عموماً در تلگرام تا زمان رسیدن به کمال، استفاده کرده است.

زنان طلبکار

طنز یک ذهن باز می خواهد
یک زبان دراز می خواهد
بی گمان مرد خوب ایرانی
زن خوب و بساز می خواهد

زن خوب و بساز هم جز پول
نان و مرغ و پیاز می خواهد
نان و مرغ و پیاز کافی نیست
کم نیاور که باز می خواهد!

-یادم آمد پیاز با آن نرخ
گریه جانگداز می خواهد!-
چون که او دختر است، پی در پی
از پسرامتیاز می خواهد
آنچه دارد نیاز و لازم هست
یا ندارد نیاز می خواهد

نهصد و شصت سکه جای خودش
کربلا با حجاز می خواهد
بهترین جای شهر، خانه خوب
خودروی سقف باز می خواهد

اهل حیوان خانگی هم هست
موش، گریه، گراز می خواهد!
تا بگوید که با خدا هم هست
مهر با جانماز می خواهد
اینهمه درد، قابل هضم است
از پسر هم جهاز می خواهد!

کفش تن تاک و ماکروفر، یخچال
مبل با قهوه ساز می خواهد
تا کمی معترض شود شوهر
می کند قهر و ناز می خواهد

شوهرش هم در این میان صبراز
درگه بی نیاز می خواهد



برای شنیدن صوت این شعر کد QR را
اسکن کنید.



فهیمة انوری

وسط گِل و شِل بارانهای آبانماه ۶۸
بدنیا آمده. دفتر شعرهای دوران
ابتدایی و راهنمایی اش را مفقود
کرده تا سابقه شعری اش را زیر
سوال نبرد. ترم سه کارشناسی آمار
ریاضی، ازدواج کرده و همان موقع
تصمیم گرفت درسش را رها کرده و
سراغ آشپزی برود!
دانشجوی دکتری است و یکسال
است که با باشگاه طنز انقلاب
اسلامی همکاری می کند.

اندر احوالات ناخوش این روزهای ملک! سلمان بن عبدالعزیز

شبی خواب دید ابن عبدالعزیز
که ((گشته تنش زیر پا ریزریز
شنید او نهیبی که: «کودن بمیر!
سزای اراجیف مفتت، دیس ایز(this is)»))

چو برخاست، خوابش زیادش برفت
سرش گرم شد با شراب و کنیز
دم موسم حج شد و آمدند
دوباره شغالان، همه گرد میز

که: «امسال هم شیطنت ها کنیم
و داریم با اهل تقوا، ستیز»
ملک، شب به قصر آمد و شام خورد
بخوابید آن مردک پست هیز

به خواب آمدش در بدر جد او
و در آستینش یکی چوب تیز
اگر یک نفر هم از ایرانیان
شود در حجاز، اتفاقی، مریض،
از آن ملت تیزخشم و جسور
کتک میخوری، میشوی سورپریز

به یاد آور آن مستراح طلالت!
فرو میکنند در آن، سینه خیز
چو بیدار شد، بر سرش کوفت، گفت:
«من پیرمرد و قوای گریز؟!»

به یاد آمدش خواب شب های پیش
خودش با خودش گفت: «خوردیم چیز...»



برای شنیدن صوت این شعر کد QR را
اسکن کنید.



مصطفی صاحبی

بچه محله امام رضا (ع)، متولد سال ۱۳۷۳. پدرش خیلی دوست داشت او دکتر شود؛ برعکس مادرش اصرار داشت که او حتماً باید مهندس شود. برای همین مصطفی لیسانس مهندسی پزشکی گرفت تا دل پدر و مادرش را باهم به دست بیاورد. یک سال می شود که وارد حوزه شعر طنز شده. اولین شعر طنزی که گفت درباره ازدواج بود و تا این لحظه آخرین شعرش هم درباره ازدواج است. اما خودش هنوز قصد ازدواج ندارد و فعلاً می خواهد ادامه تحصیل بدهد.

کیس مناسب

«شنیده ام سخنی خوش که پیرکنعان گفت»
در ازدواج عمل کن به هر چه مامان گفت!
کلام ناب خودش را ادامه داد و سپس
کمی هم از اثر ازدواج آسان گفت

سریع رفتم و گفتم به مادرم لطفا
بگیر یک زن عالی برام الان، گفت:
ز قوم و خویش برایت زنی بگیرم اووف!
به ما ز خوشگلی دختر عمه مزگان گفت

گزینه های مناسب برای ما کم نیست
کمی ز دختر همسایه های میلان* گفت
به خواستگاری یک کیس خوب رفتیم و
به ما ز شرط و شروط و فلان و بهمان گفت

هزار و سیصد و هفتاد و پنج تا سکه
برای مهریه سال تولد ایشان گفت
بگفت مادرم این را به گوش من: پسر
بهای جان تو را گرگ تیز دندان گفت!

قسم به جام جهانی، بدان که مهریه را
به ما زیاد تر از آن عیال زیدان گفت!
تمام مهریه ی خانواده شان بوده
بدون عمه شان صد هزار تومان، گفت:

اگر قبول کنی خاک بر سرت پسر!
کمی ز عاقبت کار و شرح زندان گفت
ولی افاقه نکرد، آن زمان سپردم گوش
در این قضیه تماما به هر چه شیطان گفت

کشید کار من آخر به کنج زندان و
تمام قافیه ها را جناب سروان گفت!
پدر ز بنده درآمد در این قضیه لذا
در ازدواج عمل کن به هر چه مامان گفت

*در لهجه مشهدی به کوچه، میلان گفته می شود



برای شنیدن صوت این شعر کد QR را
اسکن کنید.



محمد رضا شکیبایی زارع

در یکی از روزهای گرم تیرماه سال ۱۳۷۵ و در تهران به دنیا آمد. در همان چند روز اول بود که نامش را محمد رضا گذاشتند و از آنجا که معلوم بود آدم صبوری است، نام خانوادگی اش را شکیبایی گذاشتند (البته پیش از ربط داشتن به صبر، نام خانوادگی اش به تصمیم جد مرحومش بستگی دارد). وقتی به دنیا آمد آنچنان بلند گریه می کرد که همه فکر کردند قرار است لااقل تبلیغاتچی مغازه ها و بازار روزها شود. اما دست روزگار او را به وادی طنز و طننازی پرت کرد.

بَردار زیاد است

در معرکه ها وه چه خریدار زیاد است
دل، دلبر و دلبردن و دلدار زیاد است
غم نیست اگر یار پریچهره نداری
در کوچه و بازار عوضش یار زیاد است

بیکار اگر مانده ای، ای دوست عمیقا
تکرار کن این را و بگو «کار زیاد است»
امروز شکر کم شد اگر داخل بازار
صد شکر که در گوشه ی انبار زیاد است

چون نیست در این کوره ده غمزده کنسرت
معتاد و کتک خورده و بیمار زیاد است
گر حل نشده مشکل انبوه جوانان
ناشکر نباشید، سمینار زیاد است

فهمید دلم بعد بگم های چپ و راست
در کشور ما مخزن اسرار زیاد است
دل خواست فروکش کند این غصه و غم را
اما چه کند قافیهِ ی آر زیاد است

در سفره ای از سهم کم خود گله کردم
دیدم که ندا آمده «بَردار زیاد است»
من قصد ندارم که از این سفره بچاپم
اما چه کنم واقعاً انگار زیاد است



برای شنیدن صوت این شعر کد QR را
اسکن کنید.



امیر معظمی گودرزی

امیر معظمی گودرزی در آخرین روزهای اسفند ۷۳، در بروجرد، در روزهایی که مادرش داشت خانه تکانی میکرد یکهو دیده به جهان گشود. از چهارده سالگی با خواجه حافظ رفیق شد و هوای خواب آلود شیراز او را گرفت. تا ۲۲ سالگی شعر عاشقانه می گفت، تا بلکه مادرش برایش آستین بالا بزند. تقریباً یک سال است که متاهل شده برای همین به شعر طنز روی آورده!

وزیر دفاع آمریکا در مصاحبه با یک نوجوان دیبرستانی، خواستار تغییر نظام در ایران شد. و اینک رجز خوانی یک آبادانی برای جیمز متیس:

هست نامم جاسم و رزمنده ای ایرانی ام
گر تو made این آمریکایی ، بنده آبادانی ام
صورتتم از بوسه ی خورشید گردیده کباب
عاشق شامی کباب و جوجه ی لبنانی ام

در هوای گرم خوزستان فلافل می خورم
مست از ادویه ی تند بلوچستانی ام
آفتاب سرخ گشته از توانم روسیاه
روسیاهت می کنم من شیر خوزستانی ام

پنجه بوکسم یادگار روزگار کودکی ست
من در آبادان خودم یک رستم دستانی ام
چای هم دم می کنم اندر دمای شصت و پنج
من جوان روزگار روغن حیوانی ام

در غبار و ریزگرد و خاک سالم مانده ام
من رییس مرکز ((در خاک سالم مانی)) ام !!!
انقلابی بودم و یک انقلابی مانده ام
گرچه بعد از سالها در شرکتی پیمانی ام

تا دم جان دادن از ایران حمایت می کنم
هموطن با همت و خرازی و تهرانی ام !!
راست می گویی بیا با ما بجنگ ای گاو مغز!
تا کنم آن کله ات را آخور کهدانی ام

ارتش بی مایه ات را پاره پوره می کنند
چند تن از نوجوانان دیبرستانی ام
هی برو با خل گری های ترامپ ات ناز کن
هی! از آن کله هویج زشت می ترسانی ام؟
نامه ام را چندبار ای بی مروت دوره کن
تا بفهمی و بدانی من یل ایرانی ام



برای شنیدن صوت این شعر کد QR را
اسکن کنید.



ناصر جوادی

متولد ۲۷ خرداد ۱۳۷۰ در قوچان است اما اصالتاً هم قوچانی است! در نوجوانی عاشق ریاضی بود برای همین رشته ادبیات و علوم انسانی را انتخاب کرد و به تدریج مهر ادبیات در دلش نشست و در دانشگاه حقوق خواند. تصمیم گرفت وکیلی شود خبره تا داد همه مظلومان عالم را از ظالمان بگیرد اما باردیگر رونالدینیهای درونش فعال شد و راه طنز نویسی در پیش گرفت تا داد خیلی-ها را درآورد! عضو هیئت مدیره انجمن داستان کوتاه پیرنگ، نفر دوم جشنواره داستان کوتاه «نقطه سر خط» و نفر اول جشنواره «طنز داغ مشهد» بوده.

تعبیر خواب های کارمندی

خواب گزار اعظم ابن سیریش در کتاب تعبیر خوابش «توهّمات الچرتیه» فصل خواب های اجتماعی-اقتصادی بابی گشوده در تعبیر خواب های کارمندی اگر شخص کارمند در خواب باجنابش را دید که در ترافیک جاده کرج چالوس گیر کرده تعبیر آن این است که فردا اداره را بیچاند و به سمت شمال بشتابد. اگر کارمند در خواب دید که از ارباب رجوع رشوه می گیرد؛ قطعاً خواب یک کارمند خارجی را دیده ما که از این چیزا نداریم!

اگر کارمند در خواب رئیس اداره اش را دید منتظر تعبیر آن نماند و در همان خواب پاچه خواری را شروع کند! اگر کارمند در خواب دید که دو نفر او را به سمت دوزخ می برند حق اش است مردک زیر کار در رو تا او باشد که قطعی سیستم را بهانه کم کاری کند! اگر کارمند در خواب لیست خرید منزل دید، یعنی مهمان از آنچه در خواب می بیند به او نزدیک تر است! و دهانش آسفالت است!

اگر کارمند در خواب فرشته مرگ را دید که به دیدن او می آید یعنی فردا صاحب خانه برای گرفتن اجاره می آید پس باز هم دهانش آسفالت است!

اگر کارمند در خواب جاده ای خاکی را دید که دارند آسفالت میکنند، یعنی که جاده ای در کار نیست و آن دهان اوست که دما دم آسفالت می شود!

اگر کارمند در خواب دید که واقعا کارگران مشغول کارند و دارند دهانش را آسفالت می کنند، بهتر است به کار آنها اعتراض کند احتمالاً دهان کارمند را با آزاد راه تهران شمال اشتباه گرفته اند، وگرنه این حجم از آسفالت شدن دهان طبیعی نیست!

اگر کارمند در خواب مسافرت دور دنیا را دید، بی خود دیده با حقوق کارمندی سفر دور سرویس بهداشتی خانه هم نمیشود رفت!

اگر کارمند در خواب دید که بر میز رنگینی نشسته و دارد کباب بوقلمون، شیشلیگ اعلا، ماهیچه گوسفندی، سوشی با سس سویا میخورد، تعبیر آن این است که با شکم پر از املت دمر خوابیده و خواب نا مربوط می بیند.

اگر کارمند در خواب پیاز دید، آرزو بر جوانان عیب نیست!

اگر کارمند در خواب رنگ آرامش را دید تا می تواند نگاهش کند چرا که در بیداری خبری از آن نیست!

اگر کارمند در خواب پنبه دانه دید، حیا کند و قول بدهد که دیگر خواب مخصوص شترها را نبیند!

اگر کارمند در خواب دید که مشغول حرف زدن با ساقی است که یک هو پلیس سر میرسد اصلا نترسد، این ساقی از نوع مجاز دولتی است!

اگر کارمند در خواب صدای دریافت پیامک را دید، تعبیر آن این است که به جنس دولتی نمی شود اعتماد کرد احتمالاً سوخته قاطی اش داشته وگرنه صدای دریافت پیامک دیدنی نیست شنیدنیست!

اگر کارمند در خواب صدای آلامر گوشی را شنید، چیه نکنه منتظرین آلامر گوشی رو هم تعبیر کنم؟

آلامر که تعبیر نداره، صبحه دیگه باید پاشه بره سر کارش!



برای شنیدن صوت این متن کد QR را اسکن کنید.



زهرافرقانی

۲۷ آذر ۱۳۶۲، دقیقاً روز وحدت حوزه و دانشگاه به دنیا آمد. برای همین تحصیلات دانشگاهی خود را با حفظ علاقه به حوزه، تا مقطع کارشناسی ارشد عمران ادامه داد. دوران شعر را از سال ۸۸ با ورود به حوزه هنری تهران و در حضور اساتید فن آغاز کرد. از سال ۹۱، وارد جلسات صبح شهرستان ادب شد و باز از حضور بزرگان بهره برد. تا اینکه این اواخر با شعر طنز آشنا شد و به کل سرمایه‌ی این سالها تلمذ از کف داد و در وادی طنز و هزل و هجو سرگردان گردید. روحش شاد.

روز از نوروزی از نو

پیاده آمده بودی سواره برگشتی
چهار سال چزاندی، دوباره برگشتی
به لطف بیست و سه ملیون برنده ی خوش شانس
به رغم این فئه ی کم شماره برگشتی

به بوسه صاف نمودی دهان منتقدان
خدا به خیر کند با قداره برگشتی
چنین که برده ای آوار دولت قبلی
بدون هسته ای و ماهواره برگشتی

هزار سال عقب راند و قفل ها زد او
سپس تو مثل کلید هزاره برگشتی
به غرب برده ای اینک کلید صنعت نفت
همین که رهن نمود و اجاره، برگشتی

ز شاهکار جدیدت قرار با توتال
به دوره ی قجربی قواره برگشتی
بگو به کودک برجام، بیست سی، را خوب
نخوانده ای که چنین تکه پاره برگشتی

اگرچه خیر تو یک ذره هم به ما نرسید
بدون حاجت هیچ استخاره برگشتی
نه کارخانه و کاری، نه مسکن مهری
چگونه ای همه و هیچ کاره برگشتی؟



برای شنیدن صوت این متن یا شعر کد QR را اسکن کنید.



باشگاه طنز و کاریکاتور انقلاب
اسلامی در فضای مجازی

✉ Rahrahtanz.ir

✉ [@tanzym](https://www.instagram.com/tanzym)

✉ [@nimkatetanz](https://www.instagram.com/nimkatetanz)

✉ [@rahrahtanz](https://www.instagram.com/rahrahtanz)

✉ [@vatanz_ir](https://www.instagram.com/vatanz_ir)

📷 [@rahrahtanz](https://www.instagram.com/rahrahtanz)

📺 [@tanzym_channel](https://www.youtube.com/channel/@tanzym_channel)

🎮 [@rahrahmedia](https://www.twitch.tv/rahrahmedia)

قیمت: ۱۰۰۰ تومان